«فرهیختگان» بررسی کرد

هالیوود و دروغ‌های آمریکایی

معین احمدیان، میلاد جلیل زاده
روزنامه‌نگار

در سال ۱۹۹۸ فیلمی ساخته شد به نام «تاریخ مجهول آمریکا»؛ این نام مقاله‌ای است که یکی از برادران وینارد، در حال نوشتن آن است. برادر بزرگ‌تر که یک تئوری‌پرداز است، به جرم قتل دو سیاه‌پوست به زندان افتاده و برادر کوچک‌تر به دستور معلم سیاه‌پوستش ناچار می‌شود درباره برادرش و نسبت آن با جامعه آمریکا مقاله بنویسد و ریشه‌های چنین رفتاری را بررسی کند. نیچه درباره مردم زاده‌گاه خودش آلمان می‌گفت که در جسمِ هر آلمانی بیش از یک روح قرار دارد و این اشاره به تاریخ چندپاره آلمان داشت که بعدها هیتلر سعی کرد با جسب آریایی، تصور یکسان بودن قومی را در آن ایجاد کند. اما بحث آمریکا از آلمان و تمام کشورهای دیگر بغرنج‌تر است. سزاوار است که هر آمریکایی وقتی عبارت تاریخ، در کنار نام کشورش قرار گرفت، یا اگر متعصب است، بر خود بلرزد و اگر متعصب نیست، پوزخندی نثار این ترکیب کند و بگذرد. عبارت تاریخ مجهول آمریکا که نام یک فیلم هم هست، ترکیب بسیار مناسبی برای توضیح وضعیت است. در همان فیلم می‌بینیم که علامت‌های نمادین تندروهای سفید شهر، یکی صلیب شکسته نازی و دیگری پرچم آمریکاست. مگر آمریکا در جنگ جهانی با آلمان نازی نجنگیده بود؟ اینکه آمریکایی چیست و کیست و یک آمریکایی به چه چیز باید افتخار کند، سوال مهم و البته پاسخ‌نیافته‌ای است که طبقه حاکم بر این کشور با هدف ملت‌سازی سال‌ها سعی کردند خلأآن را پر کنند. آنها به همین منظور طی سال‌های متمادی تا توانستند دروغ گفته‌اند و اسطوره‌ها و دشمنان جعلی ساخته‌اند، اتفاقات را جعل کرده‌اند و خبر دروغ گفته‌اند و چنین روندی تا به حال لحظه‌ای متوقف نشده است. در ادامه به چند مورد از مهم‌ترین دروغ‌هایی که طبقه حاکم بر آمریکا به مردم‌شان گفته‌اند و وارد تاریخ‌شان کرده‌اند، اشاره شده و نوع بازتاب آنها در سینمای این کشور هم مورد بررسی قرار گرفته است. در این ۶ دروغ، نام ۶ رئیس جمهور ایالات متحده مطرح است. توماس جفرسون، آبراهام لینکلن، ریچارد نیکسن، جان اف کندی، بیل کلینتون و جرج بوش.

جفرسون: اسطورهٔ جعلی

سکانس نهایی فیلم «کشتار با لطافت»، ساخته تحسین شده اندرو دومینیکن، در یک کافه برگزار می‌شود. جکی کوگان (با بازی برد پیت) که یک قاتل حرفه‌ای و شخصیت اصلی فیلم است، در واکنش به نطق انتخاباتی باراک اوباما که از تلویزیون کافه پخش می‌شود، به یکی از سفارش‌دهنده‌هایش می‌گوید: «منو نخندون! ما یک ملت هستیم! (با پوزخند) این افسانه‌ها را توماس جفرسون خلق کرد.» مشتری جکی به او می‌گوید حالا به جفرسون گیر دادی و جکی دوباره پاسخ می‌دهد: «دوست من! جفرسون یک نویسنده هم بود. او نوشت که تمام انسان‌ها یکسان خلق شده‌اند؛ کلماتی که خودش بهشان معتقد نبود، چون اجازه داد بچه‌هایش در بردگی زندگی کنند. او یک شراب‌خوار بود که از پرداخت ما لیات به بریتانیا بی‌ها خسته شده بود. پس چند جمله قشنگ نوشت که جماعت را تحریک کند و همه به خاطر آن حرف‌ها کشته شدند. این وسط او خودش قلم داد و به عیش و نوشش رسید. این مرد (اشاره به اوباما) هم می‌خواهد بگوید ما در یک جامعه واحد زندگی می‌کنیم. منو نخندون! ما در آمریکا زندگی می‌کنیم. ما در آمریکا مجبوریم روی پای خودمان بایستیم. آمریکا کشور نیست، یک تجارت خانه است.» و بعد با لحن تهدیدآمیزی از مشتری‌اش پول می‌خواهد و تیتراژ فیلم همین جا بالا می‌آید. «کشتار با لطافت»، در سال ۲۰۱۲ ساخته شد و توانست برنده یکی از جایزه‌های جشنواره کن باشد. به علاوه، این فیلم تحسین‌های پرشوری را توسط منتقدان برانگیخت. اشاره اصلی این فیلم به فردگرایی و سودجویی بی‌مانند جامعه آمریکاست. در این باره نویسندگان و تحلیلگران بسیاری نوشته‌اند و این جمله الکسیس کارل که «من هیچ جامعه‌ای را ندیده‌ام که به اندازه آمریکا پول‌پرست باشد؛ را در فیلم‌های متعددی از جمله سه‌گانه دلار (وسترن‌های سرجیو لئونه) می‌شود دید. مغز این گفته‌ها را می‌توان در همان جمله جکی کوگان خلاصه کرد که «آمریکا گسترنیست، یک تجارت‌خانه است.» و به عبارتی هر کس دنبال منافع مادی خودش می‌رود و این جمعیت ده‌ها میلیونی، به‌رغم تمام تلاش‌هایی که سیاستمداران‌شان کرده‌اند، هیچ‌وقت به معنای واقعی تبدیل به یک ملت نشده است. اما نقطه ممتاز فیلم «کشتار با لطافت» اشاره‌ای در سکانس نهایی‌اش به توماس جفرسون است. توماس جفرسون که یکی از بنیانگذاران آمریکا بود را می‌شود از جمله اصلی‌ترین نمادها درخصوص تلاش طبقه حاکم آمریکا، برای ملت‌سازی از جمعیت ساکن در این جغرافیا دانست. او وزیر خارجه جرج واشنگتن، اولین رئیس جمهور آمریکا بود. سپس معاون رئیس‌جمهور بعدی ایالات متحده، یعنی جان آدامز شد. در آن دوران نفر دوم انتخابات آمریکا، معاون رئیس‌جمهور می‌شد. جفرسون در سال ۱۸۰۰ با رئیس‌جمهور شدنش یک نقض جدی در قانون اساسی آمریکا را به صورت قاعده درآورد. او با اینکه از رقیبش آرون بر، رای بیشتری نداشت، با مداخله کنگره آمریکا رئیس‌جمهور شد. جفرسون رفته‌رفته به یکی از نمادهای آمریکا تبدیل شد. او اغیر از مرد سیاست، یک اندیشمند بزرگ هم معرفی کرده‌اند که در تثبیت روشنگری نقش عمده‌ای داشته است. جفرسون که طرفدار ماکیاولی و توماس هابز بود، به امپراتوران دوران قدیم اعتقادی راهبردی داشت و یک مترالیست به حساب می‌آمد که تلاشی جدی برای مذهب‌زدایی از جامعه آمریکا کرد. تاکید اندرو دومینیکن در فیلم «کشتار با لطافت» روی دروغ بودن تصویر اسطوره‌ای ساخته‌شده از جفرسون، اشاره به یک جعل تاریخی عمده در ایالات متحده برای هدایت افکار عمومی به صورت مزمن و نسل به نسل است.

آبراهام لینکلن خط فرمز سینمای آمریکا

آمریکا روی آبراهام لینکلن، حساس‌تر از ماجرای هولوکاست یهودی‌ها در جنگ جهانی دوم است. لینکلن ناموس طبقه حاکم بر آمریکاست و اگرچه هنگام تماشای یک تئاتر در مرکز شهر واشنگتن توسط گلوله یک هنرپیشه کشته شد، اما بیشترین حمایت‌ها را توسط همین هنر نمایش و پس از آن فرزندش یعنی سینما دریافت کرد. اولین بار که شر توانست با دوربین سینما توگراف تصاویر متحرک را ضبط و پخش کند، سال ۱۸۹۶ بود، اما پنج سال بعد از آن و در حالی که سینما هنوز مراحل جنینی‌اش را طی می‌کرد، اولین فیلم درباره ابراهام لینکلن ساخته شد. سیمس دوبود وارک گریفیث فیلم «تولد یک ملت» را در ۱۹۱۵ ساخت که به ماجرای قتل لینکلن پرداخته بود. تولد یک ملت در کنار «زرمانو پوتمکین» ساخته سرگئی آیزنشتاین، فیلمساز شوروی کمونیستی و «پیروزی اراده»، ساخته رنی ریفنشتال، فیلمساز حزب نازی آلمان، یکی از سه فیلم پروپاگاندا و ایدئولوژیک بزرگ در تاریخ سینماست که روی تطور فنی و تکنیکی هنر فیلمسازی تاثیر جدی داشته‌اند. در ۱۹۲۴ فیلم صامت فریتز دیگر درباره زندگی لینکلن ساخته شد که در زمان خودش جایزه فتوپلی را برد؛ جایزه‌ای که تا پیش از اسکار، مهم‌ترین جایزه سینمایی آمریکا بود. گریفیث که پیش از آن تولد یک ملت را ساخته بود، اولین فیلم ناطق خود و یکی از نخستین فیلم‌های ناطق سینما را در ۱۹۲۰ مجدداً به روایتی از زندگی لینکلن اختصاص داد. چند سال بعد در ۱۹۳۹، جان فورد درست در روزهایی که سخت مشغول ترسیم آمریکای نوین و رویایی خود روی پرده سینما بود، فیلم کلاسیک و مشهور «آقای لینکلن جوان» را با بازی «هنری فوندا» ساخت که با تحسین فراوان روبه‌رو شد. این روند بدون انقطاع در سینمای آمریکا طی تمام این سال‌ها ادامه داشته و فیلم‌های متعددی درباره ابراهام لینکلن ساخته شده است که «اسپیلبرگ در ۲۰۱۲ جزء مشهورترین نمونه‌های اخیر آن است. غیر از این فیلم‌ها که به‌طور اختصاصی درباره لینکلن ساخته شده‌اند، آثار پرشمار دیگری هم هستند که اشاره‌های ستایشگرانه‌ای به نام لینکلن می‌کنند. وسترن‌های آمریکایی، به‌خصوص موارد متاخرتر، نمونه‌های مهمی در این‌باره هستند. آن بازه زمانی که فیلم‌های وسترن در آن رواج پیدا می‌شوند، می‌تواند با دوران ریاست جمهوری لینکلن همپوشانی داشته باشد و همین بهانه‌ای به دست می‌دهد برای نام بردن و ستایش از او. فیلم «هفت دلاور»، که در ژانر وسترن در سال ۲۰۱۶ ساخته شده، رهبری یک سیاه‌پوست بر گروهی از هفت تیرکش‌های سفیدپوست که یک زرد‌پوست و یک سرخ‌پوست هم بین‌شان هست را برای نجات یک دهکده از دست اشرار سرمایه‌دار نشان می‌دهد. در این فیلم که براساس «هفت سامورایی» اکورواسوا ساخته شده، تنها یک دیالوگ وجود دارد که در پیام تام چیشولوم، رهبر این گروه (با بازی دنزل واشنگتن) برای هر نور بارون دوربین سینما توگراف تصاویر متحرک را ضبط و پخش کند، سال ۱۸۹۶ بود، اما پنج سال بعد از آن و در حالی که سینما هنوز مراحل جنینی‌اش را طی می‌کرد، اولین فیلم درباره ابراهام لینکلن ساخته شد. سیمس دبوید وارک گریفیث فیلم «تولد یک ملت» را در ۱۹۱۵ ساخت که به ماجرای قتل لینکلن پرداخته بود. تولد یک ملت در کنار «زرمانو پوتمکین» ساخته سرگئی آیزنشتاین، فیلمساز شوروی کمونیستی و «پیروزی اراده»، ساخته رنی ریفنشتال، فیلمساز حزب نازی آلمان، یکی از سه فیلم پروپاگاندا و ایدئولوژیک بزرگ در تاریخ سینماست که روی تطور فنی و تکنیکی هنر فیلمسازی تاثیر جدی داشته‌اند. در ۱۹۲۴ فیلم صامت فریتز دیگر درباره زندگی لینکلن ساخته شد که در زمان خودش جایزه فتوپلی را برد؛ جایزه‌ای که تا پیش از اسکار، مهم‌ترین جایزه سینمایی آمریکا بود. گریفیث که پیش از آن تولد یک ملت را ساخته بود، اولین فیلم ناطق خود و یکی از نخستین فیلم‌های ناطق سینما را در ۱۹۲۰ مجدداً به روایتی از زندگی لینکلن اختصاص داد. چند سال بعد در ۱۹۳۹، جان فورد درست در روزهایی که سخت مشغول ترسیم آمریکای نوین و رویایی خود روی پرده سینما بود، فیلم کلاسیک و مشهور «آقای لینکلن جوان» را با بازی «هنری فوندا» ساخت که با تحسین فراوان روبه‌رو شد. این روند بدون انقطاع در سینمای آمریکا طی تمام این سال‌ها ادامه داشته و فیلم‌های متعددی درباره ابراهام لینکلن ساخته شده است که «اسپیلبرگ در ۲۰۱۲ جزء مشهورترین نمونه‌های اخیر آن است. غیر از این فیلم‌ها که به‌طور اختصاصی درباره لینکلن ساخته شده‌اند، آثار پرشمار دیگری هم هستند که اشاره‌های ستایشگرانه‌ای به نام لینکلن می‌کنند. وسترن‌های آمریکایی، به‌خصوص موارد متاخرتر، نمونه‌های مهمی در این‌باره هستند. آن بازه زمانی که فیلم‌های وسترن در آن رواج پیدا می‌شوند، می‌تواند با دوران ریاست جمهوری لینکلن همپوشانی داشته باشد و همین بهانه‌ای به دست می‌دهد برای نام بردن و ستایش از او. فیلم «هفت دلاور»، که در ژانر وسترن در سال ۲۰۱۶ ساخته شده،

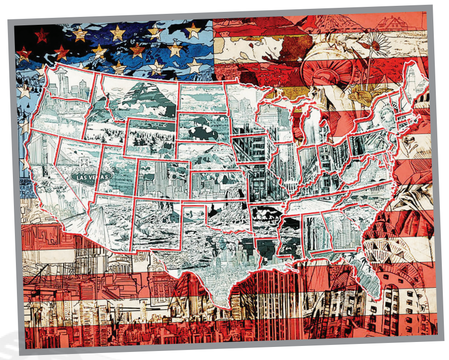

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

ترور برای دفاع از اسلحه فروشی

«هر آمریکایی وظیفه دارد که از کشور خود دفاع کند؛ در برابر دولت آمریکا»، این یکی از مانده‌کارترین دیالوگ‌های فیلم جی. اف. کی ساخته الیور استون در سال ۱۹۹۱ است. این فیلم درباره جان اف کندی، سی‌وپنجمین رئیس جمهور ایالات متحده ساخته شده که روز جمعه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ در ساعت ۱۲:۳۰ بعدازظهر هنگامی که به سفری استانی در دالاس نگراس رفته بود، توسط شلیک گلوله به اتومبیل روباز خود کشته شد. کندی قبلا برای کودتا در کوبا تلاش کرده بود و روی همین حساب سخت به نظر نمی‌رسید که چنین اتفاقی گردن فیدل کاسترو انداخته شود. در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱، کندی دستور حمله به کوبا به منظور تسخیر این کشور را صادر کرد و با همکاری سازمان سیا، ۱۵۰۰ تبعیدی کوبایی که در آمریکا آموزش دیده بودند، تحت عنوان «بریگاد ۲۵۶۰» به قدرت برانداری حکومت کاسترو به این جزیره رفتند، اما سیا پشتیبانی مردمی کاسترو را دست کم گرفته بود. مردم برخلاف انتظار از این حمله استقبال نکردند. طی دو روز بعد و تا ۱۹ آوریل، دولت کاسترو اکثر تبعیدی‌های مهاجر را دستگیر کرد و تعدادی از آنها کشته شده بودند. کندی ناچار شد برای آزادی ۱۱۸۸ نفر باقی‌مانده، با کوبا مذاکره کند. پس از گذشت ۲۰ ماه کوبا با دریافت محموله‌های غذا و دارو به ارزش ۵۳ میلیون دلار مهاجمان را آزاد کرد. این اتفاق یک رسوایی بزرگ برای کندی، چه در سطح داخلی و چه بین‌المللی بود. چنین رویدادی به نظر می‌رساند که ترور کندی توسط کاسترو، به راحتی توسط اکثر آمریکایی‌ها باور شود. اما قضیه به همین سادگی نبود. رابرت کندی، برادر رئیس جمهور مقتول آمریکا، در ۵ ژوئن ۱۹۶۸ و پس از پیروزی در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات در کالیفرنیا در حالی که در لابی هتلی در لس‌آنجلس مشغول رد و دریافت تبریک‌های طرفدارانش بود، به رگبار گلوله بسته شد و به قتل رسید. رابرت کندی یکی از بخت‌های اصلی برای کاندیداتوری نهایی حزب دموکرات محسوب می‌شد که در این صورت به دلیل حادثه ترور جان اف کندی، به احتمال بسیار زیاد با اقبال عمومی مواجه و رئیس جمهور می‌شد. ماری ریچارد سون کندی، همسر رابرت مطرح است. توماس جفرسون، آبراهام لینکلن، ریچارد نیکسن، جان اف کندی، بیل کلینتون و جرج بوش.

سال ۲۰۱۶ براساس رمانی به همین نام از استیون کینگ ساخته شد، همین تئوری را مبنا قرار داده‌اند. کندی کسی بود که در اوایل دهه ۶۰ میلادی و باروی کار آمدن او، اولین نظامیان آمریکایی تحت عنوان مستشار به ویتنام جنوبی گسیل شدند؛ بدون آنکه چین یا شوروی، نیرویی به ویتنام شمالی اعزام کرده باشند. او جنگ را وارد مرحله جدیدی کرد اما وقتی که از این کار پشیمان شد و تصمیم به تمام کردن آن گرفت، کسانی که از این تصمیم صدمه می‌خوردند را به صرافت کشتن خود انداخت. از کارخانه‌های اسلحه‌سازی گرفته تا نظامیانی که با آنها داد و ستد داشتند، کسانی بودند که چنین گردشی به نفع‌شان نبود. در فیلم «مرد ایرلندی»، ساخته مارتین اسکورسیزی که محصول ۲۰۱۹ است، به ترورهای متعددی که روی نامزدهای بخش‌های مختلف از اتحادیه‌های کارگری گرفته تا پست‌های بالاتر انجام می‌شود، اشاره شده است و کندی هم تصویری است که در کنار آنها نمایش داده می‌شود؛ طوری که به نظر برسد مرگ او کار مافیا و گروه‌های گانگستری است. البته اسکورسیزی اشاره نمی‌کند که انگیزه مافیا درباره قتل کندی چیست و این می‌تواند به تجارت اسلحه هم ربط داشته باشد، چنانکه گانگستر اصلی فیلم با بازی رابرت دنیرو، کسی که اقدام به ترور جیمی هافا، نامزد اتحادیه که کامیون‌داران با بازی آل پاچینو می‌کند، سابقا در ارتش خدمت می‌کرده و در جنگ حضور داشته است.

معمای ۱۱ سپتامبر یا بزرگ‌ترین دروغ قرن

ساعت ۸:۴۶ صبح ۱۱ سپتامبر یک هواپیما به ضلع شمالی ساختمان تجارت جهانی برخورد کرد و ۱۷ دقیقه بعد، هواپیمای ربوده‌شده دیگری، ضلع جنوبی این ساختمان را هدف قرار داد. تصاویر ضبط‌شده به سرعت هر آنچه را در نیویورک اتفاق می‌افتاد، به دنیا مخابره می‌کرد. به فاصله کوتاهی هواپیما برایان، هواپیمای سوم را به ساختمان پنتاگون زدند و هواپیمای چهارم در منطقه «شنکسویل» در ایالت پنسیلوانیا سقوط کرد. هیچ کدام از مسافران چهار پرواز زنده نماندند. کشته‌شدگان با احتساب ۱۹ هواپیماربا، ۲۹۹۳ نفر بودند. بعد از حوادث این روز، آمریکا جهان را به دو بخش تقسیم کرد؛ اولی گروه‌هایی که از دید این کشور حامی تروریسم هستند و مجموعه دوم، در برابر این تروریسم مقاومت می‌کنند. بعد از این تاریخ بود که پای دولت آمریکا به منطقه خاورمیانه باز شد. رسانه‌ها به خوبی توانستند القا کنند که طراحی چنین عملیات تروریستی با گروه تروریستی القاعده در افغانستان ارتباط دارد. طراحی رسانه‌ای در دولت جرج بوش، به گونه‌ای پیش رفت که آمریکا در فاصله کمتر از پنج سال، جنگ‌های افغانستان و عراق را در خاورمیانه به راه بیندازد. به گونه‌ای که در سال‌های بعد گمانه‌زنی هاشکل گرفته بود که همه اتفاقات روز ۱۱ سپتامبر برای آن طراحی شده که آمریکا وارد کل منطقه خاورمیانه شود. روایت‌های رسمی دولت آمریکا درباره حوادث ۱۱ سپتامبر همچنان در حال القای این است که ۱۹ تروریست عضو القاعده چهار هواپیمای مسافربری آمریکا را ربوده و آنها را به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون کوبیده‌اند. اما طرف دیگری هم وجود دارد که موافق این روایت نیست: فعالانی که عمدتا محققان رشته‌های مختلف علوم اعم از مهندسی عمران، علوم تخریب، فیزیک هسته‌ای، خلبانی و علوم مخابرات هستند، از نگاه‌های مختلف، در روایت دولت آمریکا تردید می‌کنند. برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در روز ۱۱ سپتامبر با سرعتی فروریختند که گویا عاملی از داخل ساختمان در حال «شارژ» کردن حرکت رو به پایین آنها است. بسیاری از محققان حقیقت‌یاب ۱۱ سپتامبر می‌گویند این عامل، «بمب‌های جاسازی شده در ساختمان» بوده است. برای اثبات فرضیه احتمال «انفجار مهندسی شده» در ساختمان‌ها هم شواهدی ارائه شده است. از جمله مهم‌ترین این شواهد، کشف یک ماده منفجره بسیار قوی به نام «نانوترمیت» در چهار نمونه از خرابه‌های برج‌های دوقلو است که ادعا می‌شود از آن برای تخریب برج‌های دوقلو استفاده شده است. کتاب‌ها و مستندات زیادی در مورد معمای ۱۱ سپتامبر ارائه شده، ولی هیچ‌مستقیم رسانه‌ای در مورد اتفاقات ۱۱ سپتامبر، جرات سوال کردن یا پرداخت متفاوت از آن چیزی که دولت آمریکا در رسانه‌ها شکل داده بود را از فیلمسازان هالیوودی گرفته بود. در سال ۲۰۰۶ دو فیلم، مرکز تجارت جهانی، به کارگردانی الیور استون و «یونایتد ۹۳» به کارگردانی پل گرین گراس به نمایش درآمد که این فیلم‌ها هم با قبول یک واقعه تروریستی بیشتر مورد اتفاقات ۱۱ سپتامبر، جرات سوال کردن یا پرداخت متفاوت از آن چیزی که دولت آمریکا در رسانه‌ها شکل داده بود را از فیلمسازان هالیوودی گرفته بود. در سال ۲۰۰۶ دو فیلم، مرکز تجارت جهانی، به کارگردانی الیور استون و «یونایتد ۹۳» به کارگردانی پل گرین گراس به نمایش درآمد که این فیلم‌ها هم با قبول یک واقعه تروریستی بیشتر به جنبه‌های انسانی و وطن‌پرستی آمریکایی پرداخته بود. در این زمینه، مستندسازها خیلی بهتر کار کردند. «فارنهایت ۹۱۱» مایکل مور به درستی دروغ جنگ آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها را در حمله به کشورهای خاورمیانه آشکار کرد. مستند مایکل مور، نگاهی نقادانه به عملکرد جرج دابلیو بوش، جنگ‌ها تروریسم و پوشش‌های خبری رسانه‌ها در آمریکا دارد و همین نگاه متفاوتش نسبت به جریان اصلی فیلمسازی در آمریکا باعث شد این فیلم رکورد بیشترین فروش در بین فیلم‌های سیاسی را از آن خود کند. مایکل مور این فیلم را در سال ۲۰۰۴ ساخته است و در این فیلم انتقاد شدید وافشاگرانه‌ای نسبت به روابط و نزدیکی خانوادگی بوش ومن لادن دارد؛ موضوعی که این کمانه‌زنی را بیشتر می‌کرد که یک همدستی پنهان برای بدید آوردن یک چهره خشن اسلامی در آمریکا وجود داشته است. مستند مایکل مور از جشنواره فیلم کن جایزه گرفت و او هنگام دریافت این جایزه در واکنش به دولت آمریکا که مانع پخش فیلم شده بودند، گفت: «امیدوارم فیلم مرا در آمریکا گول نشود تا مردم آمریکا بتوانند آن را ببینند و حقیقت برای آنها آشکار شود. زیرا اگر مردم آمریکا حقیقت را دریابند، جمهوری نجات خواهد یافت.» اوگفت که میلیون‌ها نفر از هوطنانش با او هم‌عقیده هستند. مایکل مور فیلم خود را به همه مردمی که به سبب عمل آمریکا زجر می‌کشند و نیز مردم عراق تقدیم کرد. با این حال همچنان پاسخ‌های معمای ۱۱ سپتامبر، در انحصار روایت اولی است که دولت جورج بوش پسر، رئیس جمهور وقت آمریکا ارائه کرده است. آن هم دولتی که نه تنها ابعاد زیادی از واقعه ۱۱ سپتامبر را پنهان کرده است، بلکه با دروغ‌هایی که در این خصوص به مردم آمریکا گفت، افکار عمومی را، هم در این کشور و هم در بسیاری از کشورهای دیگر دنیا فریب داد. مایک گراول، رقیب انتخاباتی اوباما در سال ۲۰۰۱ در این خصوص توضیح داده است: «گزارش‌های دولت آمریکا درباره اتفاقات ۱۱ سپتامبر، ساختگی هستند. نقاط مبهم زیادی در این گزارش‌ها وجود دارد. برای همین است که نه دولت آمریکا و گروه‌هایی که از این حادثه سنقعت می‌برند، یعنی صنعت نظامی آمریکا، نمی‌خواهند حوادث ۱۱ سپتامبر را دیگر مطرح و درباره آنها مطالعه نمایند. رسانه‌ها هم تلاش می‌کنند افرادی را که به دنبال تحقیق مجدد درباره حوادث ۱۱ سپتامبر هستند، به حاشیه برانند تا مردم توجهی به آنها نکنند.»

رسوایی واترگیت و همهٔ مردان رئیس جمهور

رئیس جمهوری وقت ایالات متحده آمریکا به سه جرم متهم‌شد: جلوگیری از عدالت، سوءاستفاده از قدرت و نهایتا تحقیر کنگره.

کمتر از دو سال پس از اینکه ریچارد نیکسون در سال ۱۹۷۴ از ریاست جمهوری آمریکا استعفا کرد، استودیو وارنر، فیلم «همه مردان رئیس جمهور» را اکران کرد. این فیلم اقتباسی از کتاب نوشته باب وود واردو کارل برنشتاین، خبرنگاران روزنامه واشنگتن پست بود که به روایت تحقیقات‌شان به رسوایی واترگیت پرداخته بودند. رابرت ردفورد، یکی از بزرگ‌ترین سیاستمداران اصلی فیلم و بازیگر نقش وود وارد، کمک قراوانی به ساخت این فیلم کرد. زمانی که اخبار مربوط به ارتباط پرونده واترگیت با نیکسون و کاخ سفید منتشر شد، ردفورد مطمئن شد که مقالات در روزنامه نگار جوان ممکن است موضوع یک فیلم بزرگ باشد. ردفورد اگرچه ساخت این فیلم را ادای احترامی به نقش خبرنگاران افشاکننده این رسوایی اعلام کرده است، اما در سال ۱۹۷۲ هیچ کدام از این دو خبرنگار را به تحویل نمی‌گرفتند. برنشتاین حتی جواب تلفن‌های ردفورد را نمی‌داد و وود وارد گفت فرصت شنیدن درخواست‌ها را ندارد، اما پس از اینکه ردفورد قضیه را پیگیری کرد، درنهایت وود وارد توافق کرد که با او در واشنگتن دیدار کند. ردفورد در این باره گفته است: «ما قرار گذاشتیم که ملاقات‌مان مخفیانه باشد و وقتی با هم ملاقات کردیم، اقرار کرد که در ادبیات سیاسی، رسوایی واترگیت، به واقیعی اطلاق می‌شود که در فاصله سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۷۲ در هتلی به همین نام در واشینگتن اتفاق افتاد. این اتفاقات منجر به بالاگرفتن احتمال استیضاح و درنتیجه کناره‌گیری ریچارد نیکسون، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا شد. این رسوایی ابعاد تازه‌ای از پنهان کاری و دروغ‌های سیاسی سیستم حاکمه آمریکایی را آشکار کرد. این افشاگری با مقاله‌ای دو خبرنگار روزنامه واشنگتن پست شروع شد. آنها براساس اخباری که یک مطلع به آنها می‌داد دست به تحقیقات زدند. این خبرنگاران هیچ‌گاه حاضر نشدند نام این منبع خبری خود را که حنجره عمیق می‌نامیدند، فاش کنند. ماجرا از این قرار بود که در جریان انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا تعدادی از ماموران اف. بی. آی وارد ساختمان هتل واترگیت، محل استقرار ستاد انتخاباتی حزب دموکرات ایالات متحده آمریکا شده و دستگاه‌های شنود کار گذاشته و اسناد و مدارکی را برای اهداف مختلف به سرقت می‌برند. این اقدام غیرقانونی و یک تقلب انتخاباتی به حساب سخت به نظر نمی‌رسید که چنین اتفاقی گردن فیدل کاسترو انداخته شود. در ۱۷ آوریل ۱۹۶۱، کندی دستور حمله به کوبا به منظور تسخیر این کشور را صادر کرد و با همکاری سازمان سیا، ۱۵۰۰ تبعیدی کوبایی که در آمریکا آموزش دیده بودند، تحت عنوان «بریگاد ۲۵۶۰» به قدرت برانداری حکومت کاسترو به این جزیره رفتند، اما سیا پشتیبانی مردمی کاسترو را دست کم گرفته بود. مردم برخلاف انتظار از این حمله استقبال نکردند. طی دو روز بعد و تا ۱۹ آوریل، دولت کاسترو اکثر تبعیدی‌های مهاجر را دستگیر کرد و تعدادی از آنها کشته شده بودند. کندی ناچار شد برای آزادی ۱۱۸۸ نفر باقی‌مانده، با کوبا مذاکره کند. پس از گذشت ۲۰ ماه کوبا با دریافت محموله‌های غذا و دارو به ارزش ۵۳ میلیون دلار مهاجمان را آزاد کرد. این اتفاق یک رسوایی بزرگ برای کندی، چه در سطح داخلی و چه بین‌المللی بود. چنین رویدادی به نظر می‌رساند که ترور کندی توسط کاسترو، به راحتی توسط اکثر آمریکایی‌ها باور شود. اما قضیه به همین سادگی نبود. رابرت کندی، برادر رئیس جمهور مقتول آمریکا، در ۵ ژوئن ۱۹۶۸ و پس از پیروزی در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات در کالیفرنیا در حالی که در لابی هتلی در لس‌آنجلس مشغول رد و دریافت تبریک‌های طرفدارانش بود، به رگبار گلوله بسته شد و به قتل رسید. رابرت کندی یکی از بخت‌های اصلی برای کاندیداتوری نهایی حزب دموکرات محسوب می‌شد که در این صورت به دلیل حادثه ترور جان اف کندی، به احتمال بسیار زیاد با اقبال عمومی مواجه و رئیس جمهور می‌شد. ماری ریچارد سون کندی، همسر رابرت مطرح است. توماس جفرسون، آبراهام لینکلن، ریچارد نیکسن، جان اف کندی، بیل کلینتون و جرج بوش.

سگ را بچنبان و قصه رسوایی جنسی کلینتون

همزمان شده بود با خبر افشای رسوایی جنسی کلینتون. یکی دیگر از همین مقایسه‌های معنایی فیلم با واقعیت در دسامبر سال ۱۹۹۸ اتفاق افتاد. در حالی که دولت در جریان محاکمه استیضاح کلینتون در مورد رسوایی لوینسکی، اقدام به بمباران عراق کرد. مجددا در بهار سال ۱۹۹۹ وقتی دولت در جنگ کوزوو مداخله کرد، بار دیگر رفتار دولت آمریکا مقایسه شد با آنچه که در فیلم «سگ را بچنبان» دیده می‌شد.

کمدی سیاه «سگ را بچنبان»، با درونمایه‌های سیاسی و اجتماعی، به تاثیر دروغ‌پردازی‌های رسانه‌های آمریکایی بر افکار عمومی دنیا تاکید می‌کند. برای لوینسون، کارگردان فیلم در تیزر تبلیغاتی فیلم از عبیندگاش خواسته که صرفا نگاهی از روی سرگرمی به این فیلم نداشته باشند. فیلم بین آمریکایی‌ها از این جهت به شهرت رسیده که سال انتشار آن همزمان با افشای رسوایی جنسی بیل کلینتون، رئیس جمهور وقت آمریکا بود. لوینسون در این فیلم، قدرت رسانه‌های آمریکایی را در هدایت افکار عمومی نشان می‌دهد. داستان «سگ را بچنبان» درباره یک بازی‌پردازی رسانه‌ای است که در فاصله ۱۱ روز مانده به انتخابات ریاست جمهوری باید جلوی انتشار گسترده رسوایی اخلاقی رئیس جمهور آمریکا را بگیرد تا مانع ریزش رأی‌های او برای انتخاب مجدد توسط مردم شود. در فاصله روزهای کوتاه مانده به انتخابات، یک جنگ ساختگی به‌وسیله یک فیلم ضبط‌شده در استودیوی سینمایی طراحی می‌شود؛ جنگ آمریکا با آلبانی به یک بهانه واهی مثل ربتاب یک بمب‌افکن که وجود خارجی ندارد. در این میان یک قهرمان خیالی جنگ ساخته می‌شود و زمانی که این سرباز جعلی جنگ غیرواقعی به‌صورت اتفاقی کشته می‌شود، از وی به عنوان قهرمان ملی تقدیر شده و به‌صورت رسمی تشییع و خاک‌سپاری می‌شود. فیلم سراغ افشای ترفندهای مختلف و نمادسازی‌های رسانه‌ای رفته است تا بگوید که سیاست‌ها از احساسات مردم سوءاستفاده می‌کنند تا ذهن‌شان را ماجرای آزار جنسی یک دانش‌آموز توسط رئیس جمهور منحرف شود. این بازی رسانه‌ای جواب می‌دهد و در انتخابات محبوبیت رئیس جمهور افزایش یافته و با درصد بیشتری از آرا به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده باقی می‌ماند. «سگ را بچنبان»، در همان سال‌های انتشارش محل مقایسه با رفتار سیاسی دولت کلینتون هم قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۹۸ رسوایی جنسی بیل کلینتون و دروغگویی او در مورد این اتفاق، نقل محافل رسانه‌ای شده بود. کلینتون با مونیکا لوینسکی، کارآموز کاخ سفید رابطه جنسی داشت و افشای این رابطه در رسانه به «رسوایی لوینسکی» یا «مونیکاگیت» مشهور شد. با اینکه بیل کلینتون در آن زمان از استیضاح در امان ماند، اما این رسوایی، دومین دوره ریاست جمهوری او از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ را بشدت تحت تاثیر قرار داد. برخی رسانه‌ها با مقایسه وقایع سیاسی آن سال‌ها با قصه فیلم «سگ را بچنبان»، می‌گفتند که رفتار دولت آمریکا در جهت برت کردن حواس مردم از موضوع رسوایی جنسی کلینتون است. مثلا در اوت سال ۱۹۹۸ کارخانه دارویی الشفا در سودان بمباران شد و این

چارسو

داستان‌های جدید محمدرضا سرشار از زندگی پیامبر(ص)

مجموعه «از سرزمین نور» شامل داستان‌هایی درباره زندگی نبی مکرم اسلام(ص) است که قرار است در ۱۵ جلد به چاپ برسد. نشر معارف که کار انتشار این اثر را برعهده دارد، اخیرا سه جلد از این مجموعه را شامل «یتیم نظرکرده»، «داستان زندگی پیامبر(ص)»، «آن راز که در کتاب‌ها آمده بود» داستان دیدار عبدالمطلب با امیر یمن و «با من سخن بگو، مادر!» داستان زندگی مادر رسول خدا(ص) روانه کت